

قطعه‌نامه ۵۹۸، هشتمین قطعه‌نامه‌ای بود که شورای امنیت سازمان ملل متحد برای توقف جنگ ایران و عراق به تصویب رساند. این قطعه‌نامه در فضای ناشی از تفاهم و ائتلاف قدرت‌های بزرگ و در سایه رایزنی‌های دبیرکل سازمان ملل متحد، خاورپرز دکوتیار، به تصویب رسید.

اونمایندگان اعضای دائمی شورای امنیت را در ۱۵ ژانویه ۱۹۸۷ به محل کار خود دعوت کرد و از آن‌ها خواست که نظر خود را درباره هماهنگ کردن مواضع شورا در قبال مسئله جنگ ایران و عراق بیان کنند. نمایندگان مذکور روز ۲۲ ژانویه در محل کار دبیرکل گرد هم آمدند تا حول محور پیشنهادی دبیرکل به گفت‌وگو بپردازند. سرانجام اعضای دائمی شورای امنیت پس از چند ماه گفت‌وگو، در ماه آوریل ۱۹۸۷ به بررسی پیش نویس پیشنهادی نمایندگی انگلیس پرداختند. این پیش نویس دارای نکات مورد توافق در جلسات کارشناسی بود. این نکات عبارت از آتش بس و عقب‌نشینی اجباری نیروها، آزادی و استرداد زندانیان جنگی، حمایت از میانجیگری دبیرکل، درخواست خویشتن داری از دیگر کشورها و بررسی تشکیل هیئت بی طرف به منظور تحقیق درباره مسئولیت جنگ، تأکید بر بازسازی و بررسی اقدامات مربوط به امنیت منطقه‌ای و تصمیم درباره بررسی اقداماتی به منظور اطمینان از رعایت مفاد قطعه‌نامه بود.

این پیش نویس پس از چندین بار بازنگری به مبنای کار اعضای شورای امنیت تبدیل شد. البته در این متن چند عبارت مبهم وجود داشت که مورد بحث و گفت‌وگو قرار نگرفت. هیچ یک از هیئت‌ها خواستار توصیف قیق مرز یا به عبارتی بهتر، مرزهای شناخته شده بین المللی، نبودند. سرانجام دبیرکل سازمان ملل در ژوئیه ۱۹۸۷ اعضای دائمی خواست که درباره قطعه‌نامه به تفاهم برسند و با تشکیل اجلاس رسمی شورای امنیت در سطح وزیران خارجه به آن رسمیت بخشند که به دنبال آن، اجلاس ۲۹ تیر ۱۳۶۶ تشکیل شد و قطعه‌نامه ۵۹۸ وزیران در عصر روز ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۷ با ۱۵ رأی موافق و بدون رأی مخالف و متنوع به تصویب شورای امنیت رسید. گفتنی است که اعضای دائمی شورای امنیت پس از تهیه طرح قطعه‌نامه و توافق روی آن، طرح را به اعضای غیر دائم نیز ارائه کردند و نظریات این اعضا را نیز تا حدودی در این طرح ملحوظ کردند، سپس طرح نهایی در اجلاس بررسی و به رأی گذاشته شد.

قطعه‌نامه ۵۹۸ در شرایطی تصویب شده که ایران با وجود تمامی تضمینات سیاسی، اقتصادی و نظامی توانست خود را آماده حمله بزرگ دیگری برخلاف میل ابر قدرت‌ها و قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای نماید. این حمله بزرگ کربلای ۵ نام داشت که بلافاصله حدود ۱۴ روز بعد از عملیات کربلای ۴، با هدف انهدام ماشین جنگی عراق در شرق بصره و پیشروی به سوی بصره اجرا شد. این عملیات به دلیل موفقیت چشمگیری که داشت، بزرگ‌ترین عملیات انهدامی جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شود. با اجرای این عملیات، ایران برتری نظامی‌ای را که نسبت به عراق در عملیات والفجر ۸، تصرف فواو به دست آورده بود، تثبیت کرد و باز دیگر تر شدن به بصره امکان پیدا کرده که با اجرای عملیات دیگری در جبهه‌های جنوب، پیروزی قاطعی به دست آورد، لذا تلاش‌های بین المللی برای جلوگیری از این پیروزی احتمالی، مجدداً با شدت و حدت و برنامه ریزی مشخص تری افزایش یافت.

در این زمان آمریکا و شوروی و دیگر قدرت‌های بزرگ جهانی از شکست عراق مطمئن شده بودند و طبیعی بود که ضمن ارز یابی مواضع گذشته سعی کنند از این روند جلوگیری کنند. آمریکا به دنبال ضعف‌ها و نا کامی‌های پی در پی اخیر، از جمله رسوایی سفر مک‌فارلین به تهران و بی اعتباری نذر رژیم‌های منطقه‌ای، ناتوانی حل مسئله گروگان‌ها در لبنان و مانند آن‌ها، سعی داشت که از طریق جنگ تحمیلی، اعتبار از دست رفته خود را به عنوان ابر قدرت به دست آورد و نشان دهد که همان‌طور که اعلام کرده است، نخواهد گذاشت جنگ با پیروزی ایران به پایان برسد و دولت صد ام را بر سر قدرت حفظ خواهد کرد. آمریکا با این اهداف در صدد بود که قطعه‌نامه‌ای در سازمان ملل تصویب کند که ایران را وادار به پذیرش صلح کرده، از پیروزی آن جلوگیری کند. در این زمینه سیزدهمین اجلاس سران هفت کشور صنعتی در ونیز در ۲۰ خرداد ۱۳۶۶ طی یک بیانیه سیاسی رسمی درباره جنگ ایران و عراق، از سازمان ملل خواست که با فشار به ایران و عراق برای قبول مذاکره، هر چه سریع‌تر اقدامی برای پایان جنگ انجام دهد.

اتحاد جماهیر شوروی سابق نیز ضمن مخالفت خود با حذف صدام (به عنوان متحد قدیمی شوروی در منطقه و با موضع گیری صریح تر علیه انقلاب اسلامی و همچنین با توجه به سابقه فعالیت‌های سیاسی بیشتر در منطقه، سعی می کرد جایگاه خود را در تعیین سرنوشت جنگ به عنوان یک طرف مهم تثبیت کند و نیز امیدوار بود که بتواند در صورت توافق با غرب امتیازاتی نیز از آن‌ها بگیرد.

به هر حال شرق و غرب در این مرحله تصمیم جدی گرفته بودند که نگذارند ایران به یک پیروزی قاطع نظامی برسد. در چنین اوضاع و احوالی بود که سرانجام سازمان ملل متحد قطعه‌نامه ۵۹۸ را در ۱۳۶۶/۴/۱۲ به اتفاق آراء به تصویب رساند. [۱]

[۱] برگرفته از کتاب جنگ ایران و عراق، پرش ها و پاسخ‌ها، فرهاد درویشی، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ

یادی از محمدرضا مهدی‌زاده طوسی، تخریبچی تیپ ویژه شهدا که پیش از شهادت دو بار جانباز شد

جان‌بازی در میدان مین

ز هرا بیات | محمدرضا مهدی‌زاده طوسی که چهارم اردیبهشت ۱۳۴۱ در مشهد به دنیا آمد، با آغاز جنگ تحمیلی روانه جبهه‌های نبرد شد. آواز آن دسته‌رزمندگان بود که دفاع از کشور را وظیفه خود می‌دانست؛ به این دلیل با اینکه برادران و پدرش نیز در جبهه به سر می‌بردند یا مجروح و

ناراحتی که از خانواده ما کسی در جبهه نیست

آقارضا یک پایش قطع شده بود. هر روز صبح کار من این بود که او را برای تعویض پانسمان به بیمارستان ببرم. بعد از بیمارستان هم می‌برد مش به محل کارش در سپاه که کارهای جبهه را انجام می‌داد. یک روز احساس کردم خیلی ناراحت و بی حوصله است. پرسیدم چه شده؟ گفت: آقا جان، ناراحتی چون الان از خانواده ما کسی در جبهه نیست و آنجا نام‌ای نامی شود، به این دلیل می‌گفت که گاهی او و حسین و علی، سه برادر، هم‌زمان در جبهه بودند. اتفاقاً قرار بود همان روز من برای تحویل لباس و وسایل

از من بگذر تا شهید بشوم

شب چهارشنبه بود. همراه محمدرضا و همسرش برای خواندن دعای توسل به حرم مطهر امام رضا^(ع) رفتیم. وارد که شدیم، محمدرضا جلومن را گرفت که کمی صبر کن کارت دارم مادر. وقتی ایستادیم ادامه داد که: تورا به این امام رضا^(ع) قسم می‌دهم از من دل بکن، از من بگذر تا شهید بشوم. گفتیم: نه مادر جان! امیدوارم هیچ کس از زوی شهادت به دلش نماند اما شما هروقت پیر شدی، اشکالی ندارد، شهید شو.

شما زندگی را انتخاب کن، من هم شهادت را

محمدرضا خیلی انتظار شهادت را می کشید. یک روز گفت: دعا کن که من به شهادت برسم. گفتیم به یک شرط برایت دعا می‌کنم که از خداوند بخواهی از این دنیا با هم هجرت کنیم؛ اگر قرار است شهید بشوی، دوفری با هم به شهادت برسیم. آقارضا قبول کردند. بعد از این موضوع در یکی از عملیات‌ها پایش روی مین رفت و دو انگشتش قطع شده بود.

من که رفتم؛ فکری به حال خودتان نکنید

من شش سال از محمدرضا ونه سال از علی بزرگ‌ترم. داداش رضا اوایل جنگ از طریق بسیج به جبهه اعزام شد. اوایل به دلیل کم‌بودن سنش، او را اعزام نمی‌کردند که با پیگیری موفق شد خودش را به جبهه برساند. پس از دوسه نوبت که رفت، تصمیم گرفت به عضویت سپاه درآید. اولین باری که موفق شد اعزام شود، ما برای بدرقه اش به ایستگاه راه‌آهن رفتیم. هیچ وقت از خاطر نمی‌رودم موقعی را که قطار حرکت کرد، سرش را از پنجره قطار بیرون آورد و به ما گفت: من که رفتم؛ شما هم یک فکری به

هنگام عقب‌نشینی تنها کسی بود که به سمت خط می‌رفت

پنج شش روزی از عملیات خیبر گذشته بود که دشمن شیمیایی زد. سلاح سنگین ما آرپی جی بود. آن هم کوپنی. به ما دستور دادند که پیشروی کنیم. قرار بود خودمان را برسانیم به خط مقدمی که فرماندهی آن با برادر جابری بود. وقتی به آنجا رسیدیم، اوضاع خیلی آشفته بود. عراقی‌ها گبار را گرفتند روی ما که تنها سلاحمان کلاشینکف بود. مجبور شدیم عقب‌نشینی کنیم. هنگام عقب‌نشینی تنها کسی که به سمت خط می‌رفت،

فرمانده لباس‌هایم را می‌شست

من به اصطلاح بچه بالای شهر مشهد بودم و مادرم لباس‌هایم را می‌شست. در جبهه محمدرضا به من گفت: لباس‌های تو چه خوشبویند! گفتیم مادر من لباس‌هایم را با صابون لوکس می‌شوید. یک بار که با هم به ارومیه رفته بودیم، پرسید: اسم صابونی که مادرت با آن لباس‌هایت را می‌شست چه بود؟ من هم گفتم.

بعد از آن با وجودی که عادت نداشتم لباس‌هایم را بشویم، می‌دیدم همیشه لباس‌هایم تمیز است. به این فکر افتادم که

یادی از محمدرضا مهدی‌زاده طوسی، تخریبچی تیپ ویژه شهدا که پیش از شهادت دو بار جانباز شد

جانباز بود. هرگز میدان را خالی نکرد. بیشتر حضور او که فرمانده تخریب تیپ ویژه شهدا بود، به باز کردن معبر در میدان‌های مین گذشت و در نهایت ۲۲ خرداد ۱۳۶۴ هنگام بازگشت از یکی از همین میدان‌ها در شط‌علی بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید.

به یادگان بسیج بروم که فردایش اعزام شوم. به رضا گفتم: من باید امروز می‌رفتم. یادگان که فردا اعزام شوم ولی به خاطر تو نشد که بروم. رضا با هیجان گفت: راست می‌گویی آقا جان؟ همان جابا هم رفتیم. پایگاه بسیج که به رضا ثابت‌کنم حرفم درست است. وقتی متوجه شد که فردا به جبهه اعزام خواهیم شد، آن قدر خوشحال و هیجانی شد که موقع بیرون رفتن پای مجروحش را فراموش کرد و زمین خورد.

مرحوم محمد مهدی مهدی‌زاده طوسی، پدر شهید

محمدرضا خیلی خوشحال شد، رویه‌گنبد امام رضا^(ع) کرد و گفت: آقا! شنیدی که مادرم رضایت داد. بعد با عجله به طرف همسرش رفت و گفت: مادرم در مقابل بارگاه امام رضا^(ع) رضایت داد که من شهید بشوم.

من گفتم: گفتیم هروقت پیر شدی، نه الان! اما نمی‌دانستم که خیلی زود به آرزویش می‌رسد.

شادروان بانو لیلا صدی، مادر شهید

شما زندگی را انتخاب کن، من هم شهادت را

از جبهه که برگشت، گفت: من حرفم را پس گرفتیم. پرسیدم: چرا؟ گفت: چون شما حمله‌شده‌ای، به این وسیله خدا را ه من و تورا از هم جدا کرده است. خداوند فرموده است که در یک دل عشق به دوفری نمی‌گنجد؛ شما باید زندگی دنیا را انتخاب کنی و من هم شهادت را.

کلثوم درودگری، همسر شهید

من که رفتم؛ فکری به حال خودتان نکنید

حال خودتان بکنید. به قولی خواست تلنگری به من زده باشد. اولین نوبت که مجروح شد، در تجاوز عراق برای تصرف مجدد بستان بود و در تنگه چزابه چند ترکش خورد. در کردستان هم پایش روی مین گوجه‌ای رفت که دو انگشت پایش قطع شد. یک سال بعد از آن هم در جایی دیگر پای دیگرش روی مین رفت و از زانو قطع شد. پس از آن تا زمان شهادتش از پای مصنوعی استفاده می‌کرد.

حسین مهدی‌زاده طوسی، برادر شهید

هنگام عقب‌نشینی تنها کسی بود که به سمت خط می‌رفت

محمدرضا مهدی‌زاده بود. گفت: اگر قرار است دشمن خط را بگیرد، باید از زوی جنازه ما رد شود. در شرایط سخت روحیه‌ای داشت که ناشی از شجاعت و خودسازی هایش بود. جالب اینکه بعد از گذشت ساعتی در همان خط یک خاک‌ریز احداث شد و او جزو اولین نفراتی بود که در آن خط ایستاد.

مهدی ملوندی، هم‌رزم شهید

فرمانده لباس‌هایم را می‌شست

کار چه کسی می‌تواند باشد. یاد سفر ارومیه افتادم. احتمال دادم کار محمدرضا باشد. یک بار از او پرسیدم که به نظرش چه کسی لباس‌های من را شسته است. گفت: حالا یک نفر پیدا شده و لباس‌هایت را شسته است، شما چه کار داری؟ بعد چند شب بالاخره فهمیدم که محمدرضا لباس‌هایم را شسته است.

عبدا... رجب پور، هم‌رزم شهید



خدا او را بُرد

(شهید) علی اکبر صبوری یکی از رزمندگانی بود که حضورش در جبهه با حضور (شهید) محمدرضا مهدی‌زاده طوسی هم‌زمان شده بود. همه نیروها و فرماندهان تخریب به این نتیجه رسیده بودند که علی اکبر صبوری شهید می‌شود، به همین دلیل شهید مهدی میرزایی، فرمانده تخریب لشکر ۵ نصر، هر زمان که قصد مرخصی رفتن داشت، می‌گفت علی اکبر را به میدان مین نبرید. این طور بود که هر وقت بچه‌های تخریب به میدان می‌رفتند، او گریه و گلابی می‌کرد که: چرا منی بریدی؟ محمدرضا با او رفیق بود. یک روز که میدان مین به محمدرضا رسید، گفت: چرا علی اکبر را نمی‌بری؟ گفتم: چون ارشددت دارد. اجازه ندارم ببرمش. محمدرضا گفت: او را ببرید، چون با این کار تا ان اعتقادات شما را هم زیر سؤال می‌برد و می‌گوید، مگر این‌ها خدا هستند، چه کسی می‌داند من کی شهید می‌شوم؟، آن روز علی اکبر را سوار ماشین کردیم و به همراه محمدرضا و دیگر رفقا به سمت میدان مین حرکت کردیم. در بین راه به محمدرضا گفتم حق ندارد او را داخل میدان ببرد و فقط در آخر کار، علی اکبر پوسته مین‌هایی را که از میدان خارج کرده‌اند، به ما ششین منتقل کند.

آن‌ها را پیاده کردم و خودم به جایی دیگر رفتم. یک ساعت و نیم بعد با بیسیم به من خبر دادند در میدانی که محمدرضا و علی اکبر مشغول بوده‌اند، مین جهنده‌ای منفجر شده است. سریع خودم را رساندم، ابتدا محمدرضا را دیدم و بعد علی اکبر را که کنار ماشین دراز کشیده بود. محمدرضا گفت: مین زیر پای من عمل کرده و او شهید شده. محمدرضا پایش را گذاشته بود روی مین جهنده و ۷۰ متری آن طرف‌تر ترکش ریزی به قلب علی اکبر صبوری خورده بود که خم شده بود تا پوسته‌های مین را عقب ماشین بگذارد. وقتی او را بلند کردیم، دیدم فقط چند قطره خون از پشت پیراهنش نشت کرده است. دکتر گفت ترکش رگ قلبش را قطع کرده است. عجیب بود که مین جهنده با صدها ساچمه زیر پای محمدرضا منفجر شده بود، ولی آسیبی ندیده بود اما علی اکبر در فاصله هفتاد متری با اصابت یک ترکش ریز به شهادت رسیده بود. محمدرضا بعد از این ماجرا می‌گفت: خداست که ما را آنکه می‌دارد یا می‌برد.

ماشاء... آخوندی، فرمانده تخریب لشکر ۵ نصر

نگذاشت مجروحیت زمین‌گیرش کند

اواخر سال ۶۳ به واحد تخریب معرفی شدم. پای محمدرضا مهدی‌زاده طوسی قطع شده و برای درمان به مشهد آمده بود و شهید موسوی سکان دار تخریب بود. در آستانه عملیات بدر قرار داشتیم. ما و دیگر رزمندگان را به پنج طبقه‌های اهواز منتقل کردند. بعد از گذشت چند روز متوجه فردی قدبلند در آنجا شدیم که محمدرضا بود و این اولین دیدار من با او بود. در عملیات بدر ایثار و تقوا را داراودیدم. با اینکه مسئول تخریب بود و مجروح شده بود، در این عملیات حضور داشت و بین رزمندگان ماسک و بادگیر توزیع می‌کرد. او را زیر نظر داشتم. دیدم از لایه لای با دیگرهایک بادگیر خوب را جدا کرد. پیش خودم گفتم آن را برای خودش می‌خواهد اما این طور نبود. او هر بار بادگیر را به یکی از رزمندگان می‌داد. این مسئله چندین بار تکرار شد تا اینکه بادگیرها تمام شد و چیزی نصب خودش نشد. در مجموعه پنج طبقه‌های اهواز، اتاق ما طبقه چهارم بود. او با اینکه یک پایش قطع بود، پله‌ها را با شوخی و خنده و با سرعت طی می‌کرد. دوست داشت که همیشه با روحیه بالا با مسائل بر خورد کند و مجروحیتش باعث زمین گیر شدنش نشود.

یکی دیگر از خصوصیات او ساده زیستی‌اش بود. در شهر میاندوآب در مقر ما، اتاقی بود که اقلام پشتیبانی در آن نگهداری می‌شد و شهید محمدرضا به خاطر مجروحیتش در همان جا استراحت می‌کرد. با اینکه تعدادی پتو داخل اتاق بود، از آن‌ها استفاده نمی‌کرد و فقط پای مصنوعی خودش را زیر سر می‌گذاشت تا مبادا جایش گرم و نرم باشد و زیاد بخوابد.

محمد بیژنی، هم‌رزم شهید

				شهید شاهرخ مژگان تاریخ تولد: ۱۳۳۵/۷/۲ محل تولد: مشهد
				تاریخ شهادت: ۱۳۶۶/۳/۳۰
				محل شهادت: ایلام
				سومار: مزار: بهشت رضا(ع)

				۲۲ خرداد ۱۳۶۴
---------------	--	--	--	----------------------

نام عملیات:	نام عملیات:
ظفر ۵	صبر ۴
منطقه عملیات:	منطقه عملیات:
چنانه	شمال غرب
یگان های شرکت کننده:	یگان های شرکت کننده:
ارتش	ارتش
نتیجه عملیات:	نتیجه عملیات:
۳۵ کشته و زخمی از دشمن، انهدام یک انبار مهمات و ۵۲ دستگاه خودرو	۳۰ کشته و ۴۵ زخمی از دشمن، انهدام ۵۰ سنگر اجتماعی

				۲۱ خرداد ۱۳۶۴
---------------	--	--	--	----------------------

نام عملیات:	نام عملیات:
فرماندهی کل قوا، خمینی روح خدا	صبر ۴
منطقه عملیات:	منطقه عملیات:
جنوب، دارخوین	شمال غرب
یگان های شرکت کننده:	یگان های شرکت کننده:
ارتش، ژاندارمری و سپاه	ارتش
نتیجه عملیات:	نتیجه عملیات:
عقب نشینی دشمن، انهدام ۳ گردان، ۲۰۰ کشته و زخمی از دشمن و ۱۹۸ اسیر، انهدام ۱۲ دستگاه تانک و غنیمت ۲۰ دستگاه تانک و نفر بر	۳۰ کشته و ۴۵ زخمی از دشمن، انهدام ۵۰ سنگر اجتماعی

				۲۱ خرداد ۱۳۶۰
---------------	--	--	--	----------------------

نام عملیات:	نام عملیات:
فرماندهی کل قوا، خمینی روح خدا	صبر ۴
منطقه عملیات:	منطقه عملیات:
جنوب، دارخوین	شمال غرب
یگان های شرکت کننده:	یگان های شرکت کننده:
ارتش، ژاندارمری و سپاه	ارتش
نتیجه عملیات:	نتیجه عملیات:
عقب نشینی دشمن، انهدام ۳ گردان، ۲۰۰ کشته و زخمی از دشمن و ۱۹۸ اسیر، انهدام ۱۲ دستگاه تانک و غنیمت ۲۰ دستگاه تانک و نفر بر	۳۰ کشته و ۴۵ زخمی از دشمن، انهدام ۵۰ سنگر اجتماعی

				۱۷ خرداد ۱۳۶۴
---------------	--	--	--	----------------------

نام عملیات:	نام عملیات:
ظفر ۲	صبر ۴
منطقه عملیات:	منطقه عملیات:
خسروآباد ابادان	شمال غرب
یگان های شرکت کننده:	یگان های شرکت کننده:
ارتش	ارتش
نتیجه عملیات:	نتیجه عملیات:
۵۰۰ کشته و زخمی از دشمن، انهدام ۵۰ دستگاه تانک، ۱۰۰ انبار مهمات، ۲۰۰ سنگر، ۱۰۰ قبضه جنگ افزار	۳۰ کشته و ۴۵ زخمی از دشمن، انهدام ۵۰ دستگاه تانک، ۱۰۰ انبار مهمات، ۲۰۰ سنگر، ۱۰۰ قبضه جنگ افزار

شهادی هفته

عملیات هفته